
بسم الله الرحمن الرحیم


افسانه
نظامی گنجه‌ای
بهروز ثروتیان

سرشناسه:	نظامی، الیاس‌بن یوسف، ۵۳۰؟ - ۶۱۴؟ ق.
عنوان و نام پدیدآور:	اقبالنامه / نظامی گنجه‌ای؛ تصحیح و شرح بهروز ثروتیان.
مشخصات نشر:	تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۷.
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۱۱۳۲-۴
وضعیت فهرست نویسی:	فاپا
موضوع:	شعر فارسی - قرن ۶ق.
شناسه افزوده:	ثروتیان، بهروز، ۱۳۱۶ - ۱۳۹۱.، مصحح
یادداشت:	واژه‌نامه.
یادداشت:	چاپ چهارم ۱۴۰۴.
رده بندی کنگره:	PIR۵۱۲۶ ۱۳۸۷
رده بندی دیویی:	۸فا۱/۲۳
شماره کتابشناسی ملی:	۱۱۸۱۹۳۵
اطلاعات رکورد کتابشناسی:	فاپا

اقبالنامه | نظامی گنجه‌ای

تصحیح: دکتر بهروز ثروتیان
چاپ چهارم | ۱۴۰۴ | ۵۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه

دفتر مرکزی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی،
میدان استقلال، ضلع جنوب شرقی، پلاک ۲
شماره تماس: ۲-۰۲۱۳۳۹۰۰۷۵۱
صندوق پستی: ۱۱۳۶۵-۴۱۹۱
کدپستی: ۱۱۴۳۸۱۷۸۱۸

amirkabirpub.ir
@amirkabirpubco

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

© همهٔ حقوق محفوظ است.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیشگفتار	۹
روش تصحیح	۱۵
علائم قراردادی	۲۱
۱. اقبالنامه	۲۵
۲. فی‌المناجات	۲۷
۳. فی نعت خاتم النّبیین	۲۹
۴. در سبب نظم کتاب	۳۱
۵. در اندازه نگاه داشتن زندگانی و شرط انصاف دادن گوید	۴۰
۶. ستایش پادشاه	۴۳
۷. خطاب زمین بوس	۴۶
۸. آغاز کتاب	۴۹
۹. صفتِ حال اسکندر با غُلامی که سَرْتَراشِ او بود	۵۵
۱۰. قصهٔ اسکندر با شُبان	۶۰
۱۱. حکایت اَرْشِمیدش با کنیزک چینی	۶۵
۱۲. قصهٔ زنِ قبطی و اکسیر آموختن از ارسطو	۷۰
۱۳. حکایت نانوای بی‌نوا و توانگر شدن او	۷۸

۱۴. حکایت انکار حکما دربارهٔ هِرْمِس و هلاک شدن ایشان ۸۵
۱۵. اغانی ساختن افلاطون ۸۸
۱۶. حکایت گفتنِ افلاطون از مُتَقَدِّمان ۹۳
۱۷. احوال اسکندر با سقراط ۹۷
۱۸. مناظره کردن حکیم هند با اسکندر ۱۰۵
۱۹. خلوت ساختن اسکندر با هفت حکیم ۱۱۴
۲۰. رسیدن اسکندر به پیغمبری ۱۲۴
۲۱. خردنامهٔ ارسطو ۱۲۹
۲۲. خردنامهٔ افلاطون ۱۳۵
۲۳. خردنامهٔ سقراط ۱۴۰
۲۴. سفر کردن اسکندر به پیغامبری ۱۴۵
۲۵. رسیدن اسکندر به قریهٔ سَرْپرستان ۱۶۲
۲۶. رسیدن اسکندر به بتخانهٔ قندهار ۱۷۰
۲۷. رسیدن اسکندر به شمال و ساختن سد یأجوج ۱۸۵
۲۸. بازگشتن اسکندر به روم ۱۹۴
۲۹. وصیّت کردن اسکندر ۱۹۸
۳۰. نامه نوشتن اسکندر به سوی مادر خویش ۲۰۴
۳۱. رسیدن نامهٔ اسکندر به مادرش ۲۱۳
۳۲. نالیدن اسکندروس در وفات پدر ۲۱۵
۳۳. انجامش روزگار ارسطو ۲۱۸
۳۴. انجامش روزگار هرمس ۲۲۰
۳۵. انجامش روزگار افلاطون ۲۲۲
۳۶. انجامش روزگار والیس ۲۲۴
۳۷. انجامش روزگار بَلیناس ۲۲۶
۳۸. انجامش روزگار فَرْفُوریوس ۲۲۸
۳۹. انجامش روزگار سقراط ۲۳۰
۴۰. [انجامش روزگار نظامی] ۲۳۲
۴۱. در مدح ملک عزّالدین ۲۳۳

۴۲. در خاتمت کتاب ۲۳۶
تعلیقات..... ۲۴۳
توضیحات و شرح ابیات..... ۲۴۵
امثال و شواهد شعری..... ۳۹۷
واژه‌نامه..... ۴۲۳
فهرست مآخذ ۵۹۱
فهرست اعلام..... ۵۹۷

پیشگفتار

مُـــغنّی دگـــر بـاره بـنواز رود　　به یاد آر از آن خفتگان، در سرود
ببین سوز من سـاز کـن سـاز تـو　　مگر خوش بـخفتم بـر آواز تـو[1]

الحمدللّٰه و المنّه، توضیح ابیات اقبالنامه نیز تمام شد در حالی که تصحیح متن آن ده سال پیش پایان یافته بود و همچنین واژه‌نامهٔ شرفنامه و اقبالنامه (اسکندرنامه) باز هم در آن زمان الفبایی شده بود،[2] این حدیث برای خود نگارنده باور کردنی نیست و هیچ نمی‌اندیشید که بر سر این کار برگردد و صرف وقت بکند و سرانجام کار تصحیح و توضیح پنج گنج به سامان برسد!، گویی افسانهٔنانو۱در سرآغاز اقبالنامه ـ با همهٔ بی‌وزنی آن ـ حقیقت دارد و رهایی از چنگ طالع پنهان و پوشیده ممکن نیست، نقش و نمودار هر کار در پس پرده نهاده‌اند و «بر طریقی روم که رانندم».[3]

شاید اگر تشویق دوستان و سَیل زِه و احسنتِ اهل فضل از کشورهای بیگانه و ایران نبود این کار ناتمام می‌ماند هرچند ناتمامی آن هیچ اثری در زندگی این و آن، و مخصوصاً فارغ‌دلان و آسودگان نداشت و اینکه من هفت سال از عمر و جوانی‌ام را در کنجی نشسته و بی‌هیچ کار و مشغله‌ای به حل مشکلات نظامی پرداخته‌ام جز اندکی از اهل تحقیق و درد برای کسی مهم و حتی قابل فهم و درک نیست.

---

۱. اقبالنامه / بند ۳۰ (۹۱) ابیات ۱، ۲.

۲. هنگامی که در تاریخ ۷۴/۱۱/۲۳ شرح ابیات را به پایان بردم در خاتمهٔ دفتر پیش‌نویس آن دیدم که در تاریخ ساعت ۸ شب ۶۴/۲/۵ نوشته‌ام: «به یاری خداوند یاریگر تصحیح متن اقبالنامه پایان یافت.»

۳. هفت‌پیکر / بند ۸ بیت ۱۱۸.

قـدر اهـل هـنر کسـی دانـد　　کاو هنرنامه‌ها همی خـوانـد
آنکه عیب از هنر نـدانـد بـاز　　زو هنرمند کی پـذیرد سـاز[1]

۱) مثنوی اقبالنامه

ظاهراً شاید مثنوی اقبالنامه از دیدگاه ارزش ادبی و هنری و حتی حوادث تاریخی مستند قابل قیاس با دیگر آثار هنرمند گنجه نباشد و با امثال **خسرو و شیرین** و **هفت‌پیکر** برابری نکند ولیکن این مثنویِ رازناک نیز از نظر برخی ویژگی‌ها در نوع خود بی‌نظیر است که اشاره‌ای مختصر به برخـی از آنـها ضروری می‌نماید:

خردنامه‌ها ـ در فرهنگ ایرانی ما «خردجاویدان» به مجموعه‌ای از پـندها و انـدرزها و در واقـع احکام و فرمان‌هایی گفته می‌شود که از سوی شاهان و دانایان و بـزرگان ایـران بـاستان ضـبط و در گنج‌خانه‌ها نگهداری می‌شده است چنانکه دانشمند و محقق قرن پنجم هـجری احـمدبن مـحمد مسکویه (ف ۴۲۱ ه)، خازن کتاب‌های ابن‌العمید، کـتاب گـرانـقدر **الحکمة الخالده** را از روی «خـردِ جاویدان» به عربی ترجمه کرده و سخنان فلاسفه و حکمای هند و یونان و عرب و اسلام را بـر آن افزوده است و همان متن عربی نیز به دستور جهانگیرشاه به دست تقی شوشتری بار دیگر به فارسی دری برگردانده شده است، و امروز خوشبختانه می‌بینیم بسیاری از این سخنان به خط و زبان پهلوی برای ما باز مانده است[2] اگرچه دست‌نویس‌های آنها نیز همانند بیشتر کتابهای ما در کـتابخانه‌های کشورهای خارجی نگهداری می‌شود. نظامی گنجه‌ای این آثار خردمندانه را «فرهنگنامه» می‌نامد و می‌گوید:

بجز سِـفْرِ اعـظم کـه در بـخردی　　نشـــانی بُـــد از مـایهٔ ایـزدی
ســـه **فرهنگ‌نامه** ز فـرّخ دبـیر　　به مُشک سیه نقش زد بـر حـریر
ارسطو نخستین ورق درنـوشت　　خبر دادش از گوهر خوب وزشت
فـلاطون دگـرنامه را نـقش بست　　زِ هَر دانشی کـآمد او را بـه دست
ســوم دَرج را کــرد سـقراط بـند　　زِ هَر جوهری کـان بـود دلپسـند

۱. متن این کتاب در سال ۱۳۵۴ شمسی از سوی شعبهٔ اسلامی دانشگاه مک‌گیل چاپ و منتشر شده است و هم‌اکنون از سوی انتشارات فرهنگ کاوش چاپ شده است و تصحیح نسخهٔ منحصر به فرد آن را نگارنده (بهروز ثروتیان) بر عهده داشته و از روی متن عربی تصحیح کرده است.
۲. مانند: اوشنرداناک، خسروکواتان، بزرگمهر، هوشنگ و دیگران...

چو شد این سه فرهنگ پرداخته — سخن‌های با یکدیگر ساخته
شَه آن نامه‌ها را همه مُهر کرد — بپیچید و بنهاد در یک نورد
چو هنگام حاجت رسیدی فراز — به آن دَرجها دست کردی دراز
ز گنجینهٔ هر ورق پاره‌ای — طلب کردی آن شغل را چاره‌ای[1]

در شرح این فرهنگنامه‌ها و در سرنامهٔ منظومه‌های مربوط به آنها عنوانِ «خردنامه» نیز ضبط شده است که معلوم می‌شود غرض از فرهنگ‌نامه‌ها همان خردنامه‌ها و پندها و اندرزهای حکیمانه است:

چنین بود در نامهٔ رهنمای — از آن پس که بود آفرین خدای
که شاها به دانش دل آباد دار — ز بی‌دانشان دور شو زینهار
دری را که بندش بود ناپدید — ز دانا توان باز جستن کلید
به هر دولتی کاوری در شمار — سجودی بکن پیش پروردگار
به پیروزی خود قوی دل مباش — ز ترس خدا هیچ غافل مباش...

(اقبالنامه، بند ۲۱ (۸۲) بیت ۵ ـ ۱)

مثنوی اقبالنامه از لحاظ خردنامه‌های مربوط به یونان باستان و نظریه‌های نظامی گنجه‌ای و مخصوصاً حکمت عملی از دیدگاه وی در قرن ششم هجری، دارای ارزش و اهمیت خاصی است و شاعر توانا و حکیم هنرمند گنجه در نظم این مثنوی به تبلیغ حکمت عملی و آراستگی آن به اخلاق اسلامی نظری دارد و همه جا آیات و اخبار اسلامی را پیش چشم داشته و تا جایی که توانسته خردنامه‌های حکیمانه یونان و حتی فرستادهٔ هند را رنگ و بوی خوش ایرانی ـ اسلامی زده است و در اثبات این مورد نیازی به توضیح نیست و هر ایرانی مسلمانی با مَآخِذ و مراجع این سخنان آشنایی دارد:

خدا ترس را سازگار است بخت — بود ناخدا ترس را کار سخت
چو آمرزش ایزدی بایدت — نباید که رسم بدی آیدت
ز سیری مباش آنچنان شادکام — که از هیضه زهری در افتد به جام...

(خردنامهٔ ارسطو / بند ۸۲ (۲۱))

۱. اقبالنامه / بند (۲۰) ۸۱ بیت‌های ۸۲ ـ ۹۰.

۲)داستان‌های اقبالنامه در تفسیر کشف‌الاسرار میبدی

اقبالنامه در حدود ۶۰۷ هجری سروده شده و تفسیرکشف الاسرار در سال ۵۲۰ هجری ـ هشتاد سال پیش‌تر از آن ـ تألیف یافته است. آنچه در تفسیرکشف الاسرار و در نوبت دوم آن آمده است چنان مطابقتی را با مضبوط اسکندرنامه نشان می‌دهد که خواننده با خود می‌اندیشد نظامی گنجه‌ای از روی همین تفسیر سفرهای ذوالقرنین (اسکندر) را به نظم کشیده است، پیشاپیش لازم است گفته شود که در تفاسیر قرآن، قطعاً عقیده بر آن نیست که ذوالقرنین همان اسکندر مقدونی است ولیکن نظامی با این فرض داستان سفر خیال‌ساز خود را ادامه می‌دهد و ما امروز با شناختی که از موجودات جهان داریم به قرینهٔ حالیه و به دلالت عقلی باید بدانیم همهٔ موجودات زنده و حتی برخی از اشیاء این سفر اسطوره‌ای قرآن نشانه‌هایی (رمزهایی) هستند که نیاز به کشف و تعبیر دارند و آنچه را که مفسران قرآن ذکر کرده‌اند نمی‌توان گفت تعبیری حقیقی از مضبوط آیات قرآن کریم است با این همه برای روشن شدن کار نظامی گنجه‌ای که طرح اصلی و استخوان‌بندی این سفر خیالی را از پیش خود نساخته است، نخست متن کشف‌الاسرار میبدی را عیناً نقل می‌کنیم و سپس ابیات شرفنامه و اقبالنامه را تا جایی که دلالت بر موضوع بکند به شهادت می‌طلبیم و باز با ایمان و اعتقاد به پیشرو بودن هنر و اعجاز قرآن مجید، ذکر و تکرار این نکته را لازم می‌دانیم که در یک سفر خیالی یا سمبولیستی کشف حقیقتِ رمز، کار ساده‌ای نیست و ای بسا موجودات عجیب‌الخلقه‌ای که از آنها سخن گفته می‌شود میلیون‌ها سال پیش روی همین کرهٔ زمین زندگی داشته‌اند و یا همین امروز با همان شکل و قیافه‌ای که بیان می‌شود در کره‌ای از کرات بی‌شمار آسمانی به حیات خود ادامه می‌دهند. در هر حال در این جا کار پژوهش‌گری بر سر این مطلب است که افسانه‌های اسکندرنامه یا از روی کشف الاسرار نوشته شده و یا هر دو از یک مأخذ و یک منبع واحد مربوط به تفسیر آیات ۸۳ـ ۱۱۰ سورهٔ مبارکهٔ کهف را نقل کرده‌اند وگرنه اظهار عقیده در مورد موجودات عجیب‌الخلقه و یا کیفیت حوادث، موضوع بحث و بررسی ما نیست:

در تفسیر آیهٔ ۸۳ سورهٔ کهف «و یسألونک عن ذی‌القرنین» در صفحهٔ ۷۳۵ / جلد پنجم کشف الاسرار آمده است:

«این **ذوالقرنین** نام وی به عربی **عَمرو** بود و گفته‌اند **عیاش** و به عبرانی **اسکندر**، و **اسکندریه** به وی باز خوانند که وی بنا نهاد بر بحر **روم** و همچنین مدینهٔ **جی** به زمین اصفهان و **سمرقند و مرو و هراة** به زمین خراسان وی بنا نهاده و نام پدر وی فیلقوس بود، ملک یونانیان و از روم بود و رومیان همه از

فرزندان عیص‌بن اسحق بن ابراهیم‌اند.

وهب بن منبه گفت: کان ذوالقرنین رجلاً من الروم ابن عجوزٍ من عجایزها لیس لها ولد غیره.

و در نبوت وی علما مختلف‌اند، قومی گفتند پیغامبر بود که اللّٰه تعالی گفت:

«قلنا یا ذوالقرنین» و این خطاب جز با پیغامبران نَبود، قومی گفتند پیغامبر نبود. اما مردمی بسامان بود نیک مرد، ناصح، ملکی عادل و فاضل. و خطاب «قلنا یا ذاالقرنین» به معنی الهام است چنانک گفت: «اوحی ربّک الی النّحل ـ یا مریم اقتنی لربّک».

قومی گفتند پیغامبر بود اما نه مُرسل بود، و این قول به صحت و صواب نزدیک‌تر است و در خبری آمده که رسول خدا(ص) گفت: «لا ادری اکان ذوالقرنین نبیأ ام لا»، اگر این خبر درست است پس خوض کردن در آن تکلّف و تعسّف است[1].

نیای اسکندر:

به آیین اسحاق فرخ‌نیا کزو یافت چشم خرد توتیا...

پدر اسکندر:

شهی نامور نام او فیلقوس پذیرای فرمان او روم و روس

به یونان زمین بود مأوای او به مقدونیه خاص‌تر جای او

(ش.ن. بیت ۱۴/۶ بند)

۱. در این داستان است که حدیث سرتراش اسکندر و راز گفتن او در چاه را به نظم می‌کشد و از زبان سرتراش در چاه می‌گوید «شاه جهان درازگوش است و دلش آرام می‌گیرد!»

که شاه جهان را درازست گوش چه گفت این سخن دل تهی شد زجوش

روش تصحیح

هم‌اکنون در حالی که تن از کار درمانده و بنفشه جای بر سمن داده و دست و پای نیست صفحات ۹۶ و ۹۷ پیش‌نویس شرح و تصحیح اقبالنامه را پیش روی دارم و بر همهٔ آنچه دربارهٔ بیتی یادداشت کرده‌ام به دقت می‌نگرم از دیدن این همه زحمت و دقت به خود می‌لرزم که راستی کدام نیرو بوده است که ده‌سال پیش مرا به این کار وادار می‌کرده است؟ و این همه کوشش و تلاش برای چه بوده است؟ گونه‌ای گرد غم بر گونهٔ زرد رنگم می‌نشیند و لحظه‌ای با خود می‌اندیشم که تصویر همان دو صفحه را که مربوط به بیت ۱۶ بند ۸۹است در ذیل همین صفحه بیاورم تا لااقل اگر کسی در آینده متن اقبالنامه را ببیند چنان نیندیشد که من به خواست دل یا به ذوق سلیم داوری کرده‌ام و بیت‌ها را یادداشت نموده‌ام و بدانند که شاید مجموعهٔ دفترهای پیش‌نویس این کار کمتر از سی چهل دفتر دویست‌برگی نیست که به ردیف پیش هم چیده شده و ریزه ریزهٔ عمر سوهان خورده‌ام را نشان می‌دهد که بر خاک هوایی خوش ریخته‌ام و اگر چه بهره‌ای ندیده‌ام پشیمان نیستم چون در هر حال این عمر می‌گذشت چه بهتر که به حل جدول کلمات اقبالنامه و شرفنامه گذاشته است.

بیت ۱۶ بند ۸۹ در متن اقبالنامه چاپ باکو به صورت زیر چاپ شده است.

سبدهای انگور سازنده می ز روی سبدکش برآورده خوی

و در پاورقی صفحهٔ ۱۸۷ چنین ضبط شده است:

سازنده می: ب ز ـ برناونی

پ ث: بروتاونی

چ: پرنازومی

ج: برنامی‌ونی

خ: برتاک نی

ن (دست‌نویس شادروان نخجوانی در کتابخانه ملی تبریز): بر نا ومی.

این همه همسانی و هم شکل بودن در هشت نسخه مخصوصاً دو نسخهٔ اقدم ـ ب ن ـ قابل چشم‌پوشی نیست. مرحوم وحید دستگردی نیز در صفحه ۲۳۴ (بیت ۷) می‌نویسد:

سبدهای انگور سازنده می ز روی سبدکش بر آورده خوی

و در پاورقی می‌افزاید: «یعنی سبدهای انگوری که سازنده می‌و برای می‌ساختن به کار می‌رفت از بس سنگین بود رخسار سبدکشان را پر از خوی و عرق کرده»!؟

کسانی که با کارهای باغ انگور آشنایی دارند می‌دانند که سبدهای انگور برای حمل انگور به کار می‌رود نه «ساختن می»! و این سبدها معمولاً به شکل V بافته می‌شود و بیشتر از پنجاه کیلو گنجایش دارد که سبدکش آن را با طنابی بر پشت بسته حمل می‌کند و معمولاً زورمندترین مردان کارگر این کار طاقت‌فرسا را بر عهده می‌گیرند.

کافیست برای چگونگی حل مشکل این بیت به تصویر مربوط به پیش‌نویس آن نظری انداخته، صحیح بیت و معنی آن را در متن و تعلیقات ملاحظه فرمایند که معلوم می‌شود اندکی فاصله در میان حروف یک کلمه و یا جابه‌جایی یک نقطه موجب گشتگی ترکیب و ظهور آن در هفت شکل می‌گردد و این مربوط به خط فارسی است[1] که می‌بینیم حتی گاهی این گشتگی واژه می‌آفریند:

لغت‌نامهٔ دهخدا ذیل واژهٔ «**قالب**» از صائب تبریزی شاهد ذکر کرده می‌نویسد:

۱۱ قالبِ نان:

قالب نانی به دست آرم چه خون‌ها می‌خورم دست کوته را تنورِ رزقْ چاهِ بیژن است

در صورتی که با مراجعه به دیوان صائب معلوم می‌شود ترکیب «لبِ نانی» مطرح است و می‌گوید:

تا لبِ نانی به دست آرم چه خون‌ها می‌خورم...

---

۱. کمتر غزلی از حافظ‌های زیبانویسان عصر دیدم که کمتر از هفت یا هشت غلط مسلم نداشته باشد و حتی اگر از روی نسخه‌های قزوینی یا خانلری می‌نویسند آن چنان تحریفاتی به بار می‌آورند که نام ناظر چاپش را [با عنوان‌های باهتمام، به کوشش، زیر نظر و حتی به تصحیح...] تا ابد بد می‌کند!

در همین مناسبت است که در هر دیوان و کتاب دستنویسی تحریفاتی در حد خود کتاب و دیوان روی کاغذ آمده است که بحث و استدلال مربوط به تشخیص درست از نادرست، تشکیل گروهی و رشته‌ای خاص را ضروری می‌نماید تا متون نظم و نثر قدیم ما را به بوتهٔ تحقیق و تصحیح ببرد که در آن صورت بسیاری از لغات گم شده و یا برگشته بازیابی می‌شود، چنان‌که کاوپشت (مقابل کوژپشت) و ترکیب «**گنبد کاوپشت**»، در فرهنگ‌ها به‌صورت «گاوپشت» ضبط شده و معنی آن دگرگون شده و معانی بسیاری از لغات و ترکیبات مثنوی‌های نظامی گنجه‌ای در لغت‌نامه‌ها به شیوهٔ درستی بررسی نشده و نیازمند تحقیقی جامع است زیرا معانی ذکر شده در فرهنگ‌ها، گاهی با معنی وضعی کلمه در ابیات اقبالنامه موافق نیست و یا کلاً به معنی حقیقی کلمه اشاره‌ای نشده است چنانکه «سر افشانی کردن بر کسی» در معنیِ «پیروی نکردن از وی و او را به کسی نشمردن» و یا «کشیدن سر از کسی به معنی بریدن آن».

پس از سی چهل روز یا بیشتر　　کشیدندی از مرد سرگشته سر

در این مورد کافیست واژه‌های الفبایی شدهٔ پایانی مثنوی اسکندرنامه با معنی موجود در لغت‌نامه‌ها و سازگاری آن با معانی ابیات مربوط به هم سنجیده شود.

دربارهٔ روش کار، در پنج مثنوی پیشین به صورتی گسترده و روشن توضیح داده شده است و برابر یک قرارداد کلیِ پذیرفته‌شده «اقدم نسخ» با اصالت دونسخهٔ ـب ت ـو همچنین نسخهٔ ـن ـدر سه مثنوی **هفت‌پیکر**، **شرفنامه** و **اقبالنامه**، در متن قرار گرفته است و تنها در صورتی که مضبوط نسخ فوق دارای معنی درست نبوده، شکل اکثریت نسخه‌های دیگر مورد توجه قرار گرفته است و علت هرگونه به هم خوردگی و گزینش نیز در تعلیقات توضیح داده شده است، در تصحیح پنج‌گنج نظامی مطلقاً نظر شخصی و سلیقه و ذوق و این گونه مسائل سخیف دخالتی نداشته است و تا جایی که ممکن بوده قانون کلی «اقدم و اصح نسخ» با دلالت معنی درست پیش چشم بوده است، آنجا که اندیشه به جایی نرسیده و تشخیص درست بیت و یا حتی معنی آن غیرممکن بوده و یا تردید داشته‌ام صراحةً نوشته‌ام «مبهم است» یا «معلوم نگردید» و آنجا که تردید داشتم با دو نشانهٔ «ظاهراً» و یا «ظ» و یا علامت «؟» در تعلیقهٔ مربوط به بیت خود را از مسؤولیت اخلاقی و علمی رهانیده‌ام.

یادداشت‌های بسیار جامعی برای بحث دربارهٔ اقبالنامه فراهم کرده بودم که با افزون شدن حجم زیاد کتاب اقبالنامه به‌خاطر واژه‌نامهٔ دو مثنوی (شرفنامه و اقبالنامه) از آن صرف‌نظر کردم.

متن اقبالنامه با هر پنج مثنوی دیگر یک فرق اساسی دارد و آن این است که اجل مجال نداده و

نظامی گنجه‌ای فرصت نکرده است تا این آخرین اثر خود را بار دیگر زیر نظر بیاورد ابیاتش را تغییر شکل بدهد، از آنست که دوگانگی‌های ناشی از اثر دست هنرمند در آن دیده نمی‌شود ولیکن تحریفات ناشی از عدم توجه کاتبان و سهوکاری‌های ایشان را نمی‌توان نادیده گرفت که همانند زیبانویسان (خوشنویسان) عصر ما در غلط کردن متن‌ها نقشی مؤثر داشته‌اند.

در این تصحیح ـ برخلاف دفترهای نخستین ـ آنجا که تنها یک نسخه از چهارده نسخه، شکلی غلط را داشته حذف شده است تا شاید از قطع و حجم کتاب بکاهد و باز گفتنی است که مصحح این متن هرگز به اصل دست‌نویس‌های خطی دسترسی نداشته و از روی متن علمی و انتقادی فرهنگستان جمهوری آذربایجان، به داوری نشسته است که ترتیب‌دهندهٔ متن اقبالنامه «ف. بابایف» زیر نظر «ی. ا. برتلس» بوده است و تنها نسخهٔ خطی مرحوم نخجوانی را که اقدم نسخ شناخته شدهٔ جهان است، کلمه کلمه با متن مطابقت داده و زیر نظر داشته‌ام و اما آنچه برای من بسیار تعجب‌آور بود که مصصح متن باکو، در بسیاری از موارد بدون رعایت اصل اساس دو دست‌نویس ـ ب ت ـ از روی نسخهٔ چاپی مرحوم وحید دستگردی و تحت‌تأثیر آن به ضبط متن اقدام کرده و ارزش علمی و انتقادی متن باکو را از میان برده است، اگرچه ذکر نسخه بدل‌ها در حاشیه این نقص را جبران می‌کند با این همه جای تأسف است چنانکه در صفحه ۸۷ نسخهٔ شادروان وحید دستگردی آمده است:

چو آن ناله را نسبت از رود یافت در آن پرده‌گه رودگر رود یافت

و در شرح بیت آمده: «چون افلاطون رودگر نسبت ناله و آوازهای آسمانی را در رود یافت و جای هر پرده را تعیین کرد، در پرده‌گاه رود بیافتن و پیچیدن رود برای تعیین پرده پرداخت».

مصحح متن باکو نیز بیت را برابر نسخهٔ مرحوم وحید ضبط کرده (ص ۶۶ / بیت ۱)

و «رودگه» را به صورت «رودگر» نوشته و خوشبختانه در پاورقی آورده است:

رودگر: ب پ ت ز ج ح خ ـ رودگه.

و این واژه در نسخهٔ مرحوم نخجوانی نیز «رودگه» ضبط شده است. (ر.ک متن و شرح بیت ۷۶/۲۷)

و همچنین بیت زیر را که براساس شش نسخهٔ اقدم و اساس و نسخهٔ نخجوانی تصحیح شده است.

کسی را که چشمی رسد ناگهان دَهَن دَر بسیش اوفتد در دهان

در نسخهٔ باکو (ص ۱۲۶ / بیت ۱۵) از روی نسخهٔ مرحوم وحید (ص ۱۱۸ / بیت ۴) به‌صورت زیر ضبط شده است: «دهن دره‌اش اوفتد در دهان».

همچنین است بیت ۳۳ بند ۸۴ که نسخهٔ باکو (ص ۱۲۲) از روی مرحوم وحید (ص ۱۶۰ بیت ۶) نوشته و «تر می‌شود» را به صورتِ «پُر می‌شود» ضبط کرده است و «میخ» را «بیخ» کرده‌اند (بیت ۸۸/۴۰ ـ چاپ وحید، ص ۲۲۴) و ابیات ۱۰۷ و ۱۲۱ بند ۸۵

در این مورد دربارهٔ اشکالات نسخهٔ مرحوم وحید و روش کار و کیفیت دست‌نویس‌های خطی نیز یادداشت‌های فراوانی فراهم شده است که برای طولانی نشدن سخن از ذکر آنها چشم‌پوشی می‌شود.

در خاتمه اینک در آخرین شب جمعهٔ سال ۱۳۷۴ خورشیدی مقدمه‌نویسی اقبالنامه و کار تصحیح و توضیح پنج‌گنج نظامی در شش دفتر و کتاب به پایان می‌رسد و در این ساعت وداع با سال گذشته و پایان کار نظامی برای همیشه ـ پس از بیست و سه سال رنج و زحمت و دلهره ـ گردی از غم بر دل‌می‌نشیند و بی‌اختیار می‌گریم و سر نیاز و نیاش بر خاک آستان حضرت حق می‌نهم که این کار به پایان رسید اگرچه هرگز دل نگرانی از سهوکاری و خطای من در این کار و همهٔ کارهای زندگی لحظه‌ای از من دست نکشید.

ای ناگزیر تلخ!
ای اضطراب درد نهان در غروب عمر!
غمگینی کمرشکنِ واپسین نگاه،
در عُمقِ زخم دل،
بی‌وقفه نشتری نمک‌آلود می‌زند.

***

لیکن حدیث عشق قدیم است و
هر زمان
از نو، در ارغنون فلک
پنجهٔ ایاز
راهی دگر ز پردهٔ محمود می‌زند.

***

هر گوشه‌ای ز باغ جهان عشق‌زار اوست،
هر عاشقی چو بلبل بیدل در این چمن،
تنها نشسته بر سر گل

در فراقِ دوست،
خوش ناله‌های زار چو داوود می‌زند.

آخرین جمعهٔ سال ۱۳۷۴ خورشیدی
ساعت ۲ صبح / ۲۵ اسفندماه
گوهردشت کرج ـ دکتر بهروز ثروتیان

علائم قراردادی

۷آ ـ نشانه است برای مصراع اول بیت ۷

۷ب ـ نشانه است برای مصراع دوم بیت ۷

عدد / عدد ـ عدد سمت راست شمارهٔ بیت و عدد سمت چپ شمارهٔ بند متن حاضر کتاب اقبالنامه است. توضیح اینکه شمارهٔ بندهای اقبالنامه را با شرفنامه به‌صورت متوالی نوشته‌ایم تا وحدت اسکندرنامه محفوظ بماند از آن جهت است مثلاً شمارهٔ ۱۷/(۲)۶۳ یعنی بیت ۱۷ از بند ۲ اقبالنامه = بند ۶۳ اسکندرنامه.

[ ] ـ اگر در طرفین بیت قرار دارد یعنی بیت الحاقی به‌نظر می‌رسد و اگر در طرفین کلمه هست یعنی کلمه تصحیح قیاسی شده و دلایل آن در تعلیقات ذکر گردیده است.

● بیت توضیح دارد ـ تعلیقات

ر.ک ـ رجوع کنید.

← رجوع کنید

□ یعنی برخی از نسخه‌ها سرفصل افزوده‌اند.

؟ـ علامت؟ در تعلیقات و در برابر شمارهٔ بیت بدان معنی است که این بیت اشکال دارد، تصحیح یا معنی کلمه‌ای ممکن نشده است.

ظ، ـظ و ظاهراً نشان می‌دهد که نظر مصحح قطعی نیست و قابل تحقیق و بررسی مجدد است.

ن ـ علامت قراردادی برای نسخهٔ خطی کتابخانه ملی تبریز به تاریخ کتابت ۷۵۴ هجری است، از کتابهای اهدائی مرحوم حاج حسین نخجوانی.

ب ـ دست‌نویس کتابخانه ملی پاریس به کتابت ۷۶۳ ه

پ ـ نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس است به تاریخ کتاب ۷۶۷ ه

ت ـ دست‌نویس موجود در کتابخانه بودلیان در آکسفورد به تاریخ کتابت ۷۶۶.

ث ـ نسخهٔ دست‌نویس کتابخانه ملی تبریز است از کتب اهدائی مرحوم حاج محمد نخجوانی.

ج چ ح خ د ذ ر ش MA ـ علامت نسخه‌های خطی و چاپ است ← ارزیابی نسخه‌ها در خسرو و شیرین (ص ۶۳ ـ ۶۵، انتشارات توس ۱۳۶۶).

مب ـ علامت اختصاری است برای متن مصحح علمی و انتقادی باکو.

ز: دستنویس ۶۷۷ کتابخانهٔ دانشگاه لنینگراد

ر: نسخهٔ چاپی مرحوم وحید دستگردی، چاپ ۱۳۴۳.

اقبالنامه

۶۲ (۱)

اقبالنامه

خِـــرَد هـــر کـجا گـنجی آرد پـدید / ز نـــام خـــدا ســـازد آنـــرا کـلید
خـــدای خـرد بـخش بِـخْرَد نـواز / هـــمان نـــاخردمند را چـــاره ســاز
رهـــــایی دهِ بســـــتگان ســـخن / تـــوانـــا کُـــنِ نـــاتوانـــانِ کُـــن
نـــهان و آشکـــارا، درون و بـــرون / خـــرد را بـــه درگـــاه او رهـنمون
بـــر آرَنـــدهٔ ســـقف ایـــن بـارگاه / نگـــارندهٔ نـــقش ایـــن کـــارگاه ۵
ز دانســـتنش عـــقل را نـــاگـــزیر / بـــــزرگی و دانـــایی‌اش دلپـــذیر
وَرای هـــــمه بـــــوده‌ای بـــودِ او / هـــــمه رشـــته‌ای جـــوهر آلود او
بـه حُکـمْ آشکـارا، بـه حِکْـمَتْ نِـهُفت / شـــناسنده حـیران از او وقتِ گـفت
یکی کز دویـی حـضرتش هست پـاک / نـــه از آب و آتش نـــه از بـاد و خـاک
هـــمه بـــود را، هست ازو نـاگـزیر / بـــه بـــودِ کس او نـیست نسـبت‌پذیر ۱۰

---

۴ آ ـ ب ت ث ج د ز: نهان آشکار.

* ج ز چ خ ر افزوده: سزای پرستش پرستنده را تولا بدو مرده و زنده را. (ر: بعد از ۸)

ن د: سزای پرستش پرستنده را نگارندهٔ چرخ گردنده را

همه آفریده‌ست در هفت پوست / برو آفرین کآفریننده اوست
بدو هیچ پیوند را راه نیست / خردمند ازین حکمت آگاه نیست
گرت مذهب آن شد که بالا بُوَد / ز تعظیم او زیر تنها بود
وگر ذات او زیر گویی که هست / خدا را نخواند کسی زیر دست
۱۵ چو از ذات معبود رانی سَخُن / به زیر و به بالا دِلیری مکن
چو در قدرت آید [سخن‌ران] دِلیر / که بی‌قدرتش نیست بالا و زیر
به هر چ آید از زیر و بالا پدید / سر از خطِّ فرمان نشاید کشید
دلی را فروزان کند چون چراغ / نهد بر دلی دیگر از دردْ داغ
یکی را ز گردون دهد بارگاه / یکی را ز کیوان در آرد به چاه
۲۰ همه پُرّیی پیش او اندکیست / بزرگی و خُردی به نزدش یکیست
چه کوهی بَرِ او چه یک کاهْ برگ / چه با امر او زندگانی چه مرگ
نه گوینده خاکی، کس آرد به دست / نه بر آب نقشی توان نیز بست
جز او کیست کز خاک آدم سرشت / بر آب این چنین نقش داند نوشت
چو رَه یاوه گردد نماینده اوست / چو در بسته گردد گشاینده اوست
۲۵ تواناست بر هرچه آن ممکن است / گر آن چیزْ جُنبنده یا ساکن است
تنومند از او جملهٔ کاینات / بدو زنده هر کس که دارد حیات
همه بودی از بودِ او هست نام / تمام اوست دیگر همه ناتمام

---

۱۱ آ ـ مب ر: همه آفریدست؛ در هفت پوست: در غیب اوست. پ ت: و در غیب اوست.
۱۳ آ ـ آن: پ ت ث چ ح در ـ این.
۱۶ آ ـ سخن ران: مب ر ـ سخن زان، ن ز ح د: سخن‌دان، ث: سخن را، پ قدرت آید را دلیر.
۱۷ ب ـ ز ث چ خ ر: نباید. ۱۹ آ ـ ز ج چ خ د: پایگاه.
۲۰ آ ـ زر. همه بیشیی، ج: زیرکی؛ چ خ: بزرگی همه پیش او؛ ح د: همه بودنی.
۲۳ ب ـ ن ب ث: باید نوشت، ز: تاند.

۶۳ (۲)

فی‌المناجات

خـــدایـــا تـــویی بـنده را دسـتگیر / بُـــوَد بـــنده را از خـــدا نـــاگـــزیر
تـــــویی خـــالق بـــوده و بـــودنی / بـــبخشای بـــر خـــاکِ بـخشودنی
بـــه بـــخشایشِ خـویش یـاریم ده / ز غـــوغای خـــود رســـتگاریم ده
تـرا خـواهـم از هـر مُرادی کـه هست / کـه آیـد بـه تـو هـر مـرادی بـه دست
دلی را کـــه از خـود نکـردی گُـمَش / نـه از چـرخ تـرسد نـه از اَنْـجُمَش ۵
چو تو هستی، از چرخ و انجم چه باک! / چو هست آسمان بر زمین ریـز خـاک
جهانی چنین خـوب و خُـرّم سـرشت / حـوالت چـرا شـد بـقا بـر بـهشت
ازیـــن خـــوبتر خـود نـباشد دگـر / چـــو آن خـــوبتر گـفتی آن خـوبتر
در آن روضـهٔ خـوبْ کُـن جـای مـا / بِـــبَر نـــقش نـــاخوبی از رای مـــا
نـه مـن چـارهٔ خـویش دانـم، نـه کس / تـو دانـی چـنان کـن کـه دانـی و بس ۱۰
طـــلبکار تـــو هـــر کسـی بـر امـید / یکـــی در ســـیاه و یکـی در سـپید
بـــدان تـــا ز بـــاغ تـــو یـابد بَـری / تَـــضَرُّع‌کنان هـــر کســـی بـر دَری

۸آ ـ ب پ ت ث: ازین خود نباشد دگر خوبتر.

نبینم من آن زَهره در خویشتن / که گویم ترا؛ این و آن ده به من
کنم حاجت از هر کسی جُست‌وجوی / چو یابم تو بخشیده باشی نه اوی
تو مستغنی از هر چه در راه تست / نیاز همه سوی درگاه تست
چو بر آشنایی گشادی دَرَمْ / مکن خاکِ بیگانگی بر سرم
به چشم من از خود فروغی رسان / که یابم فراغی ز چشم کسان
چو پروانهٔ شب چراغ توام / چنان دان که مرغی ز باغ توام
مبین گرچه خُردم منِ زیر دست / بزرگی کن آخر بزرگیت هست
من آن ذرّهٔ خُردم از دیده دور / که نیروی تو بر من افگند نور
به نیروی تو چون پدید آمدم / درِ گنجها را کلید آمدم
به سر بردم اوّل بساط سَخُن / دگر ره کنم تازه دَرج کَهُن
به اوّلْ سخن دادِیَمْ دستگاه / به آخر قَدَم نیز بنمای راه
صفایی ده این خاک تاریک را / که بِهْ بیند این راهِ باریک را
برآنم کزین ره درین تنگنای / به خشنودی تو زنم دست و پای
حِفاظت چنان باد در کار من / که خشنود گردی ز گفتار من
چو از راهِ خشنودی آیم بَرَت / نپیچم سر از قَولِ پیغمبرت

۱۳ ب ـ ب ج: که گویم تو و باز گویم که من؛ چ خ: بتو. ۱۴ ب ـ پ خ در: بخشنده.
۱۹ ب ـ ج ح خ د ر: بزرگم مکن.
* ث چ خ د، افزوده: چو ذره به گرد بزرگان دوید / بدان خردی آورد خود را پدید

۶۴ (۳)

فی نعت خاتم النّبیین

محمّد که بی دعوی تخت و تاج / ز شاهان به شمشیر بستد خِراج
غلط گفتم آن شاهِ سِدرَه سَریر / که هم تاجْوَر بود و هم تختگیر
تنش مَحْرَمِ تخت افلاک بود / سرش صاحب تاج لَوْلاکْ بود
فرشته نمودارِ ایزدشناس / که ما را بدو هست از ایزد سپاس
رساننده ما را به خُرّم بهشت / رهاننده از دوزخِ تنگِ زشت ۵
سپیده دمی در شبِ کاینات / سیاهی نشینی چو آب حیات
گر او بر نکردی سر از طاقِ عرش / که بُرقَعْ دَریدی برین سبز فرش
ره انجامِ رُوحانی او دادمان / ره آورد عرش او فرستادمان
نیرزد به خاک سر کوی او / سَرِ ما همه یک سرِ موی او
زِما رنجه و راحت اندوز ما / چراغ شب و مشعل روز ما ۱۰
دُرُستی دِهِ هر دلی کآن شکست / شَفاعت کُنِ هر گناهی که هست

۶آ ـ شب: ب پ ت ث ـ سر.
۷ پ ث ح ن: سبزه؛ د: بدین تخت
۸آ ـ ن: روحانیان دادمان؛ ب ز: آوردمان؛ پ سرانجام.
۱۱آ ـ کآن: ج چ خ د ر ـ کو.

سر آمدترینِ همه سروران / گُزیده ترِ جمله پیغمبران
گر آدم ز مینو درآمد به خاک / شد آن گنجِ خاکی به مینوی پاک
گر آمد برون ماهِ یوسُف ز چاه / شد آن چشمه از چاهْ بر اوجِ ماه
اگر خضر بر آب حیوان گذشت / محمّد ز سر چشمهٔ جان گذشت
و گر کرد ماهی ز یونُس شکار / زمین بوس او کرد ماهی و مار
ز داوُد اگر دَوْرْ دِرعی گذاشت / محمّد ز دُرّاعه صد دِرع داشت
سلیمان اگر تخت بر باد بست / محمّد ز بازیچهٔ بادْ رَست
اگر مَهدِ عیسی به گردون رسید / محمّد خود از مهد بیرون پرید
وگر طارَمِ موسی از طُور بود / سرا پردهٔ احمد از نور بود
زهی روغنِ هر چراغی که هست / به در یوزهٔ شمع تو چرب‌دست
تو آن چشمه‌ای کآب تو هست پاک / به آن آب شسته شده روی خاک
زمین خاک شد بوی طِیبش تویی / جهان دَرْدْ زَدْ شد طبیبش تویی
طبیبِ بَهی رویِ با آب و رنگ / ز حکم خدا نوش دارو به چنگ
تویی چشم روشنْ کُنِ خاکیان / نوازندهٔ جانِ افلاکیان
طراز سخن سکّهٔ نام تُست / بقای ابد جرعهٔ جام تست
کسی کاو ز جام تو یک قطره خَورد / همه ساله اِیْمِن شد از داغ و درد
مبادا کز آن شربت خوشگوار / نباشد چو من خاکیی جرعه خوار

۱۶ـن ب پ ح د: یونس ز ماهی، ج: اگر گشت یونس بماهی؛ کرد: ج د ـ گشت، خ: کرده.
۲۲ ب ـ به آن: ج ر ـ بدان، ز ت: باین، ح: بدین؛ ث: شدی.